با خورشید انقلاب
(خاطراتی از رهبر معظم انقلاب)

کتابخانه شخصی رهبر انقلاب

بسیاری از اشخاصی که کتابی تألیف می‌کنند، نسخه‌ای هم برای ایشان می‌فرستند. این کتاب‌ها گاهی رسماً همراه با نامه‌ای به دفتر رهبری فرستاده می‌شود که به دست ایشان می‌رسد. گاهی هم بعضی از ناشرها، انتشارات خودشان را برای ایشان می‌فرستند. اعم از ناشرهایی که کتاب را با بودجه دولت چاپ می‌کنند و جزو دستگاه‌های فرهنگی کشور هستند و رهبری نسبت به کار آنها نظر دارند و آنها کتاب‌هایشان را به‌عنوان جزئی از کارنامه‌شان برای ایشان می‌فرستند یا ناشرهایی که به جهت علاقه برای ایشان کتاب می‌فرستند و می‌خواهند ایشان را از نوع کارهایی که دارند می‌کنند، مطلع کنند. البته رهبر انقلاب از کاستی‌ها و نارسایی‌ها در حوزه نشر هم اطلاع دارند اما در این زمینه اقدام مستقیم نمی‌کنند.

ناشرانی هستند که وقتی می‌خواهند برای من کتاب بفرستند، دو نسخه می‌فرستند. من هم می‌دانم که دلیل ارسال دو نسخه، رساندن آن به آقاست. گاهی ایشان می‌گویند: از کجا مطمئن هستی که این را برای من فرستاده‌اند؟ می‌گویم: من حدس قوی و قریب به یقین می‌زنم که اینها می‌دانند من خدمت شما می‌رسم و این را برای شما فرستاده‌اند. یک‌بار ایشان فرمودند: «در اینکه این کتاب‌ها مال شماست، شک نیست. پس شما این کتاب‌ها را مال خود بدان، بعد آن را به من هدیه کن!» گفتم: «اگر شما اینقدر احتیاط می‌کنید، چشم!» بعدها که آن ناشر را دیدم، گفتم: «چرا دو نسخه از فلان کتاب فرستاده بودید؟» گفت: «یکی از آنها برای این بود که بدهید خدمت آقا.» گفتم: «من هم به ایشان گفتم، ولی ایشان باز هم‌تردید داشتند.» ناشر گفت: «نه؛ هروقت که من کتابی می‌فرستم، معنایش این است که نسخه دوم را به ایشان برسانی.» بعد هم دو دوره از سی جلد انتشارات یک‌ساله‌اش را فرستاد. انتشارات سخن و آقای علی‌اصغر علمی که کارهای ادبی و تاریخی و روشنفکری منتشر می‌کنند، یکی از همین‌هاست. دیگرانی هم هستند که وقتی می‌آیند دیدن من، خواهش می‌کنند که یک نسخه از آخرین آثارشان را خدمت آقا بدهم. من هم هر کتابی که فکر می‌کنم ایشان نسبت به آن ممکن است نظری داشته و حساس باشند و یا از انتشار این کتاب به جهتی از جهات خوشحال شوند، خدمتشان می‌برم.

درباره کتاب‌های خودم هم معمولاً قبل از چاپ نظر ایشان را می‌گیرم. البته من کتاب‌نویس حرفه‌ای نیستم که مرتب کتاب بنویسم، ولی در این سال‌ها هر کاری که کرده‌ام، خدمت ایشان ارائه داده‌ام. ایشان هم اگر نظری داشته‌اند، فرموده‌اند. این اظهارنظرها معمولاً مکتوب نیست؛ می‌نشینم پای صحبتشان و گوش می‌کنم. چندی پیش هم‌ترجمه قرآن را به ایشان داده‌ام. رفتم خدمتشان و ایشان یادداشت‌هایشان را درباره بخشی از این‌ترجمه قرآن، در دست داشتند و مورد به مورد گفتند که مثلاً اینجا نظر من این است و من هم یادداشت کردم. پیغام داده‌ام که لطفاً زمانی قرار بدهید تا بیاییم و بقیه نظر شما را هم بشنویم. تاکنون نظر ایشان را به تفاریق درباره ترجمه بیست جزء از قرآن کریم شنیده و یادداشت کرده‌ام.

به هر حال ایشان کتابخانه بزرگی دارند؛ حدوداً ده سال پیش، می‌گفتند این کتابخانه سی هزار جلد کتاب دارد. جالب است که کسانی مانند مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی اصلاً نیت‌شان این بود که کتابخانه درست کنند، اما کتابخانه آقا به‌طور طبیعی درست شده است. بخشی از این کتابخانه در منزل شخصی ایشان جا گرفته. آقازاده‌هایشان هم کمک می‌کنند تا این کتابخانه به‌خوبی اداره شود.

در این کتابخانه بخشی هست که هر چاپی از قرآن از داخل و خارج که به دست آقا می‌رسد، آنها را در آن می‌گذارند. در نتیجه مجموعه‌ای از انواع قرآن‌ها آنجا هست که شاید دوتا قفسه شده باشد. ایشان هم باتوجه به مضمون برخی روایات که می‌گوید اگر قرآنی در خانه باشد و آن را نخوانند، این قرآن نزد خداوند متعال از بی‌توجهی شکوه می‌کند، به تناوب از هریک از این قرآن‌ها استفاده می‌کنند. ضمن اینکه تدبر در قرآن اصولاً مهم‌ترین مورد در میان مطالعات ایشان است.

اینها مربوط به حوزه زندگی شخصی ایشان است. از نگاه رسمی هم ایشان همواره به مسئولان توصیه می‌کنند که مکان و امکانات مناسب برای کتابخانه‌ها فراهم کنید. به دستگاه‌های فرهنگی هم متناسب با مأموریت و وظیفه‌شان مرتباً توصیه می‌کنند که بیشتر و بهتر کار کنید، کتاب تألیف کنید و در اختیار مردم قرار بدهید. به مردم هم توصیه می‌کنند که بیشتر کتاب بخرید و بخوانید؛ البته کتاب‌های خوب و مفید. گاهی که خدمت ایشان می‌روم، می‌گویم: «می‌خواهم به شما مژده بدهم که ناشری پیدا شده و مثلاً برای تاریخ ایران برنامه‌ای دارد که دویست جلد کتاب منتشر کند و تا حالا بیست دفتر از آنها چاپ شده که اینهاست...» ایشان هم بسیار خوشحال می‌شوند. آقای خامنه‌ای، ایران اسلامی‌ای می‌خواهند که مردمش دانشمند و دانش‌دوست و کتاب‌خوان و اهل فکر و فرهنگ باشند. این آرزویی است که ایشان برای این کشور و این مردم در سر دارند.

* دکتر حداد عادل - ماهنامه امتداد- ویژه‌نامه رهبری.

مرز خودستایی با خودشناسی

انسان گاه لازم است تا خود را معرفی کند و به دیگران بشناساند؛ زیرا دیگران درباره افکار و رفتار یا حتی توانایی‌ها و استعدادهای شخص، دانش و شناخت کافی ندارند. از همین رو لازم است تا در برخی از موارد انسان به معرفی خود بپردازد؛ یعنی آنچه از خود می‌شناسد و حقیقت دارد به دیگران بشناساند. پیامبران و معصومان(ع) این گونه در مقام معرفی و خودشناسی خود به دیگران بر آمده اند؛ چرا که لازم دیدند تا مردمان آنان را بشناسند و بدانند که فراتر از یک انسان عادی ، از ارتباطی خاص با خدا از طریق وحی بهره‌مند هستند. از همین روست که در مقام شناساندن خود می‌گویند: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ؛ بگو براستی من نیز بشری مثل شما هستم که به سویم وحی آمده است.(کهف، آیه ۱۱۰؛ فصلت، آیه ۶؛ ابراهیم، آیه ۱۱؛ شعراء، آیه ۱۸۶)

آنان غیر از اینکه لازم بود این مطلب را به مردم بگویند و خودشناسی داشته باشند، از طرف دیگر ضرورت داشت تا تفضل و برترجویی نادرست و ضد ارزشی را نیز نفی کنند، تا دشمنان نتوانند تبلیغ کنند که هدف و انگیزه آنان تفضل و برتری اجتماعی و مناصب و مقامات دنیوی است؛ زیرا برخی‌ها آنان را به آن متهم می‌کردند و می‌گفتند: مَا هَذَا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ؛ این نیز بشری مثل شما است که می‌خواهد بر شما برتری یابد.(مومنون، آیه ۲۴)

پیامبران الهی ضمن رد اتهاماتی چون قدرت و ثروت طلبی (انعام، آیه ۹۰؛ شوری، آیه ۲۳؛ هود، آیه ۵۱؛ شعراء، آیات ۱۶۴ و ۱۸۰؛ مومنون، آیه ۲۴)، به این نکته اساسی توجه می‌دادند که سخن آنان چنان برهانی و عقلانی است که بر هر سخنی دیگر به عنوان سلطان سلطنت دارد و نمی‌توان آن را جز بخاطر لجاجت و ظلم انکار کرد؛ زیرا دلایل آنان بصیرت آفرین است و اگر معجزه‌ای می‌آورند، چنان محکم و استوار است(اعراف، آیه ۲۰۳؛ نحل، آیه ۱۴) که نمی‌توان آن را از مصادیق سحر برشمرد؛ چنانکه نمی‌توان خود آنان را گرفتار جنون یا سفاهت(اعراف، آیات ۶۶ و ۶۷) دانست؛ زیرا سخنان آنان موجب رشد و بالندگی مبتنی بر تعقل و تفقه است.

از نظر قرآن، معرفی خود به انسانی عاقل با رفتار مقبول اجتماعی که فطرت آن را می‌پذیرد، از مصادیق خودستایی نیست؛ زیرا شخص لازم است تا مشروعیت و مقبولیت خویش را به دیگران در فکر و اندیشه و عمل نشان دهد.

البته از آنجا که مقبولیت اجتماعی باید برای دیگران معلوم شود، ارجاع به پیشینه خود لازم و بسیار مهم است؛ چنانکه پیامبران به سابقه خویش اشاره داشتند.(یونس، آیه ۱۶) تا جایی که خود مردمان نیز با توجه به سوابق ایشان، آنان را انسان‌هایی با اوصافی چون «مرجو» یا «حلیم» و «رشید» می‌دانستند و نمی‌توانستند سوابق آنان را نادیده گیرند و انکار کنند.(هود، آیه ۶۳ و ۸۷)

اما آنچه از نظر قرآن مذموم و ناپسند است، خودستایی است به اینکه شخص مدعی شود که در همه چیز در حد کمال است، در حالی که چنین نیست؛ از همین رو خدا می‌فرماید: فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى؛ خود را مستایید؛ چرا که او داناتر به کسی است که تقوا می‌ورزد.(نجم، آیه ۳۲)

اعتماد به دیگران در ارتباطات اجتماعی نقش کلیدی دارد؛ مباحث اعتماد به دیگران در حیطه روان شناسی اجتماعی مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد؛ زیرا بدون این حالت روانی و نفسانی نمی‌توان روابط مثبت و سازنده‌ای از فرد در اجتماع انتظار داشت. اصولا اساس خانواده به عنوان کوچک‌ترین اجتماع بشری در سایه اعتماد متقابل شکل می‌گیرد؛ اگر اعتماد متقابل وجود نداشته باشد، خانواده معنا و مفهومی نخواهد داشت. از همین رو برخی در تبیین ارزش و اهمیت اعتماد، آن را ملات و سیمانی دانسته‌اند که باعث انسجام میان دو آجر یا بلوک می‌شود و بنیاد و سازه خانواده و همچنین اجتماع را می‌سازد. بنابراین، اگر هر فرد انسانی به سبب شخصیت مختص خود، همانند یک جسم سخت‌افزاری چون آجر و بلوک است، اعتماد همان نرم‌افزاری است که میان آنها پیوندی مستحکم ایجاد می‌کند و انسجام اجتماعی را تحقق می‌بخشد.

آموزه‌های قرآن، هر چند واژه اعتماد را به کار نبرده است، اما با واژگان و تعابیر دیگری به این حقیقت‌اشاره کرده است که شامل «اطمینان»، «ثقه»، «توکل»، «رکون»، «مودت»، «وفا»، «صداقت»، و مانند آنها است؛ زیرا باوفا به عهد و صداقت و راستی در سایه مودت و رحمت و دوستی می‌توان پایه‌های ارتباط اجتماعی را استوار و محکم کرد تا هیچ‌گونه خللی در آن راه نیابد و دیوار اعتماد فرو نپاشد. در نوشتار حاضر نگرش قرآن به موضوع اعتماد و راه‌های کسب اعتماد دیگران بررسی شده است.

اعتماد به دیگران از نظر قرآن

فرزاد مولایی

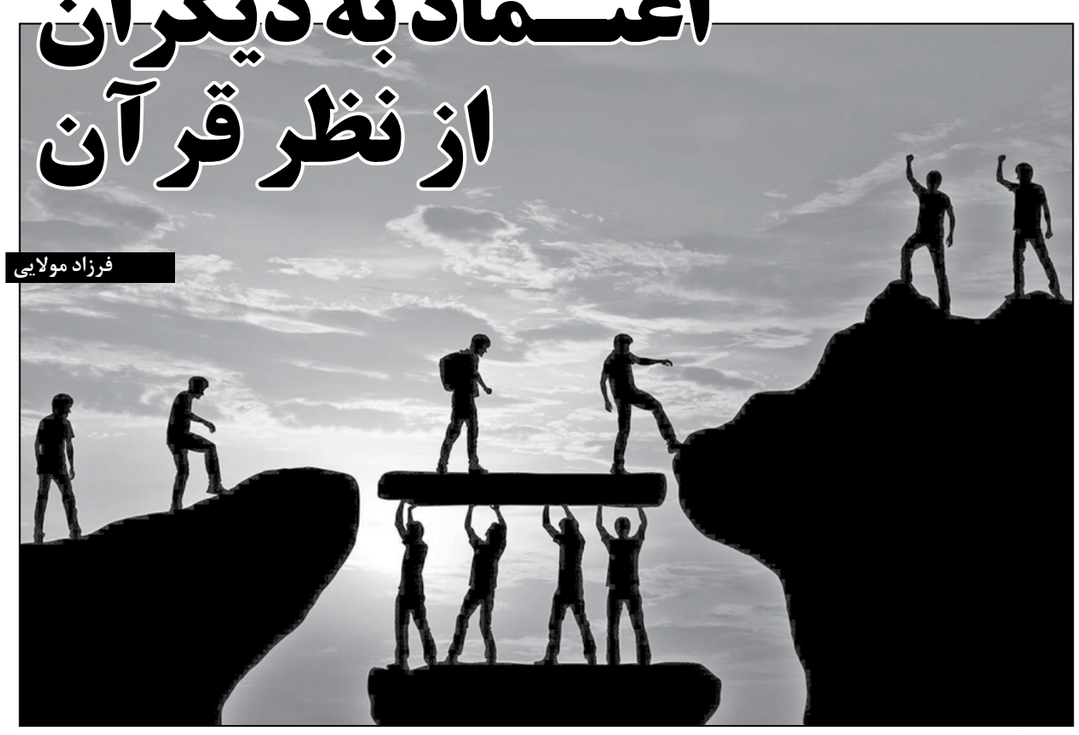

اعتماد مثبت و منفی

از نظر آموزه‌های وحیانی ، اعتماد می‌تواند مثبت، ارزشی و پسندیده یا منفی، ضد ارزشی و ناپسند باشد. اعتماد کاذب به خود از مصادیق اعتماد منفی و ضد ارزشی است؛ زیرا انسان می‌بایست اعتمادی را در خود ایجاد کند که بر اساس حقیقت و واقعیت‌های هستی شناسی و انسان شناسی باشد؛ اعتمادی که انسان به خود دارد، اگر مبتنی بر استعدادهای الهی باشد، اعتماد مثبت و سازنده است؛ اما اگر مبتنی بر استقلال از خدا باشد، منفی و غیر سازنده است.

همچنین اعتماد انسان به خدا، اعتمادی مثبت و سازنده است که از آن به توکل یاد می‌شود؛ در مقابل، اعتماد انسان به دیگری اگر آن دیگری از مومنان باشد، اعتمادی مثبت است؛ زیرا امت اسلام با اعتماد و تکیه به دیگری شکل می‌گیرد و هر یک از افراد امت اسلام وظیفه دارد تا به دیگری کمک و یاری رساند و تکیه گاه دیگری در مسائل فکری، فرهنگی، نظامی، اقتصادی، عاطفی و مانند آنها باشد. اعتمادی که میان همسران مومن ایجاد می‌شود، پایه زندگی و اجتماع امت را شکل می‌دهد. این اعتماد در سطح امت و امام، ولایت الهی سیاسی را شکل می‌بخشد.

اگر اعتماد به نفس به معنای استقلال باشد، سخنی یاوه و پوچ و بی‌معنا است؛ اما اگر به این معنا باشد که انسان می‌بایست به استعدادها و ظرفیت‌های خدادادی خویش توجه داشته و از آنها برای خودکفایی بهره برد، سخنی مثبت و ارزشی است؛ زیرا خدا به هر انسانی توانایی و استعدادی بخشیده که بتواند خود را به کمال برساند.

از نظر قرآن اعتماد به کافران و «رکون» و هرگونه گرایش مادی، معنوی، عاطفی، سیاسی، نظامی، اقتصادی به سوی آنان، اعتمادی منفی و غیرسازنده بلکه حرام است.(اسراء، آیه ۷۴؛ هود، آیه ۱۱۳؛ توبه، آیه ۲۸) پس اجتماع اسلامی و قرآنی نمی‌تواند دشمنان را «رکن» امت قرار دهد و به آنان اعتماد و تکیه کند یا گرایش یابد. رکن شدید انسان می‌بایست خدا باشد نه خلق خدا و آن هم از جنس دشمنان اسلام حتی از اهل کتاب.(همان)

باید توجه داشت که اعتماد می‌تواند شامل اعتماد به خدا، اعتماد به خود، اعتماد به خلق، اعتماد به دیگران، اعتماد یک جانبه، اعتماد متقابل و مانند آنها باشد. بنابراین، اینکه گفته شود اعتماد امری هماره مثبت و سازنده است، هم سخنی بی‌پایه و مبنا است و هم کلامی بر خلاف حقیقت و بلکه واقعیت؛ زیرا حالت نفسانی و روانی اعتماد همیشه شکل نمی‌گیرد بلکه نیازمند اموری است تا اعتماد بوجود آید. بر این اساس، همان طوری که اعتماد از نظر ارزشی می‌تواند مثبت و منفی یا سازنده و غیر سازنده باشد، همچنین اعتماد می‌تواند از نظر حکم فقهی واجب و مستحب یا حرام و مکروه یا مجاز باشد؛ زیرا هر چند که اعتماد حالت روانی و روحی است، ولی باید توجه داشت که انسان با فلسفه و سبک زندگی خویش می‌تواند موجب تحقق آن حالت نفسانی در خود یا دیگران شود؛ بر این اساس نمی‌توان دیگران را به اعتمادی باطل و حرام چون رکون (گرایش) به دشمنان تشویق کرد که امری حرام و گناهی نابخشودنی است. تشویق و ترغیب دیگران به اعتماد به دشمنان از طریق رسانه‌ها و بمباران رسانه‌ای و خبری از جمله موارد گناهی است که باید آن را مد نظر قرار داد. کسی که به دشمن اعتماد می‌کند، در حقیقت از اعتماد به خدا دور شده است و به جای ولایت الله گرفتار ولایت طاغوت است؛ در حالی که هر مسلمانی مامور به تولی ولایت‌الله و تبری از ولایت طاغوت است.(بقره، آیه ۲۵۶؛هود، آیه ۱۱۳)

اعتماد، امری دیریاب و سخت‌یاب

واژه اعتماد از ریشه «عمد» به معنای ستون قراردادن چیزی یا امری است که بتواند تکیه گاه محکم و استواری باشد. از نظر آموزه‌های قرآن، ستون اصلی هر انسانی که فقرات وجودی او را شکل می‌دهد، همان خدای غنی حمید است.(فاطر، آیه ۱۵) بنابراین، انسان پیش و بیش از هر چیزی به خدای غنی نیاز دارد تا همان طوری که حدوث و ایجادش به اوست، بقایش را نیز تضمین کند.

احساس استغنا که حالت کاذب و دروغین است، می‌تواند انسان را از مسیر صراط مستقیم عبودیت بیرون برد و با آنکه انسان در ذات و هویت خویش فقیر ذاتی است، در فکر و رفتار، به گونه‌ای عمل کند که گویا مستقل است و نیازی به ستونی به نام خدا ندارد؛ همین فلسفه و نگرش به خویش و خدا موجب می‌شود تا شخص در سبک زندگی عصیان ورزد.(علق، آیات ۶ و۷) از همین رو قرآن بارها و به اشکال گوناگون این حقیقت را گوشزد می‌کند که انسان در همه هستی خویش در حدوث و بقا نیازمند افاضات وجودی خدایی است و می‌بایست تنها به او اعتماد داشته باشد.

بر اساس همین فلسفه هستی شناسی و انسان شناسی است که خدا به انسان‌ها هشدار می‌دهد که اعتماد به نفس به معنای اینکه احساس غنا و یا استغنا کنند، احساسی کاذب و دروغین است؛ زیرا هیچ انسانی موجودی مستقل و غنی بالذات نیست، بلکه همه هستی از جمله انسان مظاهر صفات و اسماء الهی است؛ یعنی چیزی شبیه سایه نسبت به صاحب سایه است. این بدان معناست که هیچ استقلالی در وجود ندارند و باید سایه و مظهر بودن خویش یعنی همان آیه بودن را بپذیرند و بر اساس آن تحلیل و توصیه در زندگی داشته باشند.

بنابراین، اگر اعتماد به نفس به معنای استقلال باشد، سخنی یاوه و پوچ و بی‌معنا است؛ اما اگر به این معنا باشد که انسان می‌بایست به استعدادها و ظرفیت‌های خدادادی خویش توجه داشته و از آنها برای خودکفایی بهره برد، سخنی مثبت و ارزشی است؛ زیرا خدا به هر انسانی توانایی و استعدادی بخشیده که بتواند خود را به کمال برساند. البته خدا به انسان هشدار می‌دهد که موجودی اجتماعی است؛ از همین رو بی‌درنگ پس از بیان خلقت آدم(ع) از جفت و زوج او سخن می‌گوید و بر این نکته توجه می‌دهد که انسان‌ها از جمله آفریده‌هایی هستند که جفت و زوج آفریده شده‌اند.(نساء، آیه ۱؛ ذاریات، آیه ۴۹؛ قیامت، آیه ۳۹؛ شوری، آیه ۱۱)

خدا به انسان‌ها هشدار می‌دهد که اعتماد به نفس به معنای اینکه احساس غنا و یا استغنا کنند، احساسی کاذب و دروغین است؛ زیرا هیچ انسانی موجودی مستقل و غنی بالذات نیست بلکه همه هستی از جمله انسان مظاهر صفات و اسماء الهی است؛ یعنی چیزی شبیه سایه نسبت به صاحب سایه است. این بدان معناست که هیچ استقلالی در وجود ندارند و باید سایه و مظهر بودن خویش یعنی همان آیه بودن را بپذیرند و بر اساس آن تحلیل و توصیه در زندگی داشته باشند.

از نظر قرآن مقتضای اجتماعی بودن انسان‌ها در دنیا آن است که نیازهای مادی، معنوی، جسمی و عاطفی خویش را از طریق اجتماع و تسخیر و استخدام یکدیگر برآورده سازند.(زخرف، آیه ۳۲)

در نگرش قرآنی، ایجاد اجتماعات بشری در سایه‌اشتراک قومی، قبیله‌ای، نژادی، فرهنگی، زبانی و مانند آنها تحقق می‌یابد(حجرات، آیه ۱۳)؛ این‌گونه است که اقسام و انواع اجتماعات بشری شکل می‌گیرد.

دستیابی به اعتماد اجتماعی در سطح کلان نیازمند تلاش گسترده‌ای در سایه وفاداری، امانت، صداقت، محبت، مودت، احسان و مواردی از این دست است؛ زیرا برای تالیف میان دل‌های مردمان که عامل انسجام اجتماعی و اعتماد اجتماعی است، نیاز است تا این مسیر سخت و دیربازده پیموده شود؛ چرا که انسان‌ها بسادگی به کسی اعتماد نمی‌کنند؛ لذا اعتماد به دیگری امری دیریاب و سخت یاب است.

خدا به پیامبر(ص) توصیه می‌کند تا برای ایجاد اعتماد اجتماعی و امت‌سازی به نکاتی توجه کند که در این آیه بیان شده است: «پس به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه! و در کارها با آنان مشورت کن! و چون(خودت) تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن! زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می دارد.» (آل‌عمران، آیه ۱۵۹)

از نظر قرآن، نمی‌توان اعتماد دیگران را با پول به دست آورد، بلکه کسب اعتماد تنها از طریق امور پیش گفته و مانند آن شدنی و دست‌یافتنی است. از همین رو هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی؛ ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چرا که او توانای حکیم است.» (انفال، آیه ۶۳)

باید توجه داشت که اعتماد به همان سختی و دیری که به دست می‌آید، بسادگی از دست می‌رود؛ زیرا این حالت نفسانی و روانی همانند موضوع اخلاقی است که تحقق آن با هزار دل کندن و جان دادن و کسب فضایل و پرهیز از رذایل تحقق می‌یابد. در امور مثبت انسان مثلا سال‌ها به دیگری احسان می‌کند، اما با یک‌بار رفتار ضد احسانی همه آن سرمایه‌های چند و چندین ساله را از بین می‌برد. اگر بخواهیم برای آن مثالی بزنیم، اعتماد همانند شیری است که قطره قطره با دوشیدن به دست می‌آید، اما با یک لگد زدن از دست می‌رود.

باید توجه داشت که اعتماد به همان سختی و دیری که به دست می‌آید، بسادگی از دست می‌رود؛ زیرا این حالت نفسانی و روانی همانند موضوع اخلاقی است که تحقق آن با هزار دل کندن و جان دادن و کسب فضایل و پرهیز از رذایل تحقق می‌یابد.

راه‌های کسب اعتماد دیگران

بی‌گمان درنگ و تأمل در مطالب پیش گفته معلوم می‌کند که کسب اعتماد دیگران به سادگی امکان‌پذیر نیست، بلکه لازم است تا انسان از راه‌های گوناگون اعتماد دیگران را به دست آورد؛ زیرا اعتماد حالتی روانی و نفسانی است که جز با ایجاد شرایط خاص در انسانی نسبت به دیگری شکل نمی‌گیرد.

همان‌طوری که اطمینان به خدا با پذیرش مقام خالقیت و ربوبیت تحقق می‌یابد، اعتماد به دیگران نیز نیازمند پذیرش اموری است که از جمله آنها باور به صداقت، امانت، تقوا و خداترسی، وفاداری، حسن‌ظن و مانند آنها است. وقتی شخص در دیگری به این نتیجه برسد که او انسانی بر اساس معیارها و فضایل اخلاقی است، به او اعتماد می‌کند و در امور زندگی به سخن و رفتارش تکیه می‌کند.

ایجاد اعتماد در قلب دیگران نیازمند اتخاذ رفتارها و گفتارهای خاصی است که بتواند نشان دهد که شخص قابل اعتمادی هستید. شکی نیست که رفتار و گفتار کریمانه و عمل به تعهدات، وفاداری، امانتداری، صداقت و مانند آنها کلید بازگشایی قلب دیگران است تا در آن، جای گیرد و بتواند به‌عنوان فردی مورد اعتماد مورد پذیرش واقع شود.

البته تحقق این باور و اعتقاد که دیگری دارای چنین مکارم اخلاقی و فضایل انسانی است، زمانبر و تجربه‌محور است؛ به این معنا که هم از نظر زمانی وقت زیادی را می‌گیرد تا شخص به دیگری اعتماد کند و هم نیازمند بارها تکرار و تجربه است که شخص به این باور برسد که شخص مقابل انسانی دارای مکارم اخلاقی پیش گفته است. بر این اساس اگر کسی بخواهد به دیگری این اعتماد را ایجاد کند که او انسانی قابل اعتماد است، می‌بایست به این نکته توجه داشته باشد که گفتار و رفتار او در ایجاد چنین حالتی نقش اساسی دارد. از همین رو خدا ضمن بیان اینکه پیامبر(ص) دارای خلق عظیم است(قلم، آیه ۴) تاکید می‌کند که مردم به این حقیقت رسیدند که ایشان نسبت به خودشان از خودشان دلسوزتر و مهربان‌تر است و اگر کاری انجام می‌دهد تنها برای صلاح و خیر و خوشی و سعادت خود آنان است. وجود مکارم اخلاقی بسیار بالا در پیامبر(ص) همچون رفتار کریمانه در برابر برخوردهای جاهلانه (فرقان، آیات ۶۳ و ۷۱) و رافت و رحمت بسیار ایشان(آل‌عمران، آیه ۱۵۹) تا اندازه‌ای بود که حتی منافقان ایشان را «اذن» یعنی حرف‌شنو می‌نامیدند که خدا آن را «اذن خیر» معرفی می‌کند که این حرف شنوی پیامبر(ص) تنها برای خیررسانی به بشر بوده است.(توبه، آیه ۶۱)

بنابراین، ایجاد اعتماد در قلب دیگران نیازمند اتخاذ رفتارها و گفتارهای خاصی است که بتواند نشان دهد که شخص قابل اعتمادی هستید. شکی نیست که رفتار و گفتار کریمانه و عمل به تعهدات، وفاداری، امانتداری، صداقت و مانند آنها کلید بازگشایی قلب دیگران است تا در آن، جای گیرد و بتواند به‌عنوان فردی مورد اعتماد مورد پذیرش واقع شود.

پیامبر اعظم(ص) درباره عوامل اعتماد ساز به برخی از این عوامل توجه داده و فرمودند: اذا رَأَيتَ مِن أَخيك ثَلاثَ خِصالٍ فَارجُهُ: اَلحَياءُ وَالأَمانَةُ وَالصِّدقُ؛ هر گاه در برادر (دینی) خود سه صفت دیدی به او امیدوار باش: حیا، امانتداری و راستگویی.(نهج‌الفصاحه، حدیث ۲۰۵) این امیدواری به معنای این است که می‌توان به چنین شخصی به‌عنوان ثقه اعتماد کرد.

آن حضرت(ص) با اشاره به موارد مخالف فضایل اخلاقی به این نکته توجه می‌دهد که به انسان منافق نمی‌توان اعتماد کرد، پس اگر در کسی رذایل خاصی وجود دارد که بیانگر نفاق اوست، نمی‌توان به چنین شخصی اعتماد کرد؛ ایشان می‌فرمایند: پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِق: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ؛ نشانه شخص دو چهره سه چیز است: ۱. درسخن گفتن دروغ بگوید؛ ۲. هرگاه وعده‌ای دهد، خلف وعده کند؛ ۳. در امانت خیانت نماید.(تحف‌العقول، ص ۳۱۶)

از نظر قرآن، جایز نیست به دشمن اعتماد کرد، چنانکه در میان مسلمانان نیز نباید به منافقان اعتماد کرد. برای شناخت مومن از منافق نیز راه‌هایی بیان شده است که از جمله موارد پیش گفته و نیز توجه به گفتار و رفتار و آهنگ کلام آنان است. (محمد، آیه ۳۰)

اصولا اعتماد اجتماعی حالت و احساسی درونی است که بازتاب آن در عمل اجتماعی خودنمایی می‌کند. این اعتماد در ذات خودش ریسک و خطرپذیری را به دنبال دارد؛ زیرا به اعتماد قول و قرار و سخن دیگری، اقدامی را انجام می‌دهد که می‌تواند به خود شخص یا دیگران آسیب‌های گوناگونی وارد سازد. بر همین اساس، لازم است که در اعتماد اجتماعی به دیگران، این احساس و حالت با عقلانیت همراه شود و بدون عقلانیت و آموزه‌های عقلی اقدامی انجام نشود. از همین‌رو امام جواد(ع) می‌فرماید: مَن انقَادَ إِلَى الطُّمأنينَةِ قَبلَ الخُبرَةِ فَقَد عَرَّضَ نَفسَهُ لِلهَلَكَةِ و العاقِبَةُ المُتعِبَةُ؛ هر که پیش از آزمودن، به کسی اطمینان کند، خود را در معرض هلاکت و فرجامی رنج‌آور قرار داده است. (بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۶۴)

بنابراین، نمی‌توان به هر فردی از اجتماع بدون آزمودن وی و به صرف اینکه مسلمان است اعتماد کرد و مسئولیتی یا امانتی سپرد، بلکه باید آزمود تا معلوم شود که قابل اعتماد است یا نه؟ خدا حتی در دادن اموال یتیم، خواهان آزمودن سرپرست اوست تا پس از اعتماد و اطمینان به توانمندی وی، مال را در اختیار مالک آن قرار داد. (نساء، آیه ۶)

ایجاد چنین سرمایه اجتماعی می‌تواند انسان را در اجتماع چنان دارای مقبولیت کند که به‌عنوان شریک مال و جان و عرض و ناموس آنان تلقی شود و مردم او را همچون خویش بپندارند و با حسن ظن و نیک گمانی با او رفتار کنند.

دستیابی به اعتماد اجتماعی در سطح کلان نیازمند تلاش گسترده‌ای در سایه وفاداری، امانت، صداقت محبت، مودت، احسان و مواردی از این دست است؛ زیرا برای تالیف میان دل‌های مردمان که عامل انسجام اجتماعی و اعتماد اجتماعی است، نیاز است تا این مسیر سخت و دیربازده پیموده شود؛ چرا که انسان‌ها بسادگی به کسی اعتماد نمی‌کنند؛ لذا اعتماد به دیگری امری دیریاب و سخت‌یاب است.

چراغ راه

تأثیرپذیری مردم از علوم ائمه(ع)

قال الامام الرضا(ع): «رحم الله عبداً احیا امرنا، فقلت له: فکیف یحیی امرکم؟ قال: یتعلم علومنا و یعلمها الناس، فان الناس لوعرفوا محاسن کلامنا لاتبعونا».

امام رضا(ع) فرمود: رحمت خدا بر بنده‌ای که امر ما (سیره نظری و عملی) را زنده نگهدارد. عرض کردم: امر شما چگونه زنده گردد؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم نیز بیاموزد.[1]

۱- عیون اخبار الرضا، ج۱ ، ص ۲۰۷

حکایت خوبان

نفی برخوردهای تند و غیرعلمی با مخالفان

یکی از اصحاب امام صادق(ع) به نام «مفضل ابن عمر» در مسجد نبوی شاهد بود که «ابن ابی‌العوجا» به همراه اطرافیانش کلمات کفرآمیز می‌گویند. مفضل بسیار عصبانی شد و با زبانی تند به آنها پرخاش و اهانت کرد. «ابن ابی‌العوجا» در پاسخ گفت: ای مرد! اگر تو از اصحاب جعفر ابن محمد (امام صادق(ع)) هستی، آگاه باش که روش او در برخورد با مخالفانش مثل تو نیست. او اهل مجادله و پرخاش نیست. او هیچ‌گاه سخنانش را آلوده به فحش و جسارت نمی‌کند. ما با او مذاکره می‌کنیم و او با کمال صبر و بردباری، به حرف‌های ما گوش می‌کند، طوری که گمان می‌کنیم، مجاب شده است. ولی بعد از شنیدن حرف‌های ما، یکی پس از دیگری پاسخ ما را می‌دهد. اگر از اصحاب او هستی، چون او سخن بگو![1]

۱- سفینةالبحار، ج۱، ص۴۲۳

پرسش و پاسخ

چگونگی تاثیر اسلام بر تمدن اروپا

پرسش:

دنیای غرب و اروپا چگونه در روند رشد، توسعه و تمدن‌سازی خود از آموزه‌های وحیانی اسلام و تمدن اسلامی بهره گرفتند؟

پاسخ:

ظهور تمدن اسلامی

اشتباهی که کلیسا در دنیای غرب مرتکب شد، این بود که خیال کردند که خصوصیات همه ادیان مانند دین مسیحیت است و از این نکته غافل شدند که دین اسلام خالق یک تمدنی شد که ملل متنوع گوناگونی را به یکدیگر پیوند داد و بزرگ‌ترین تمدن‌های عالم را به وجود آورد. تمدنی که حق بسیار عظیمی بر تمدن امروز اروپا دارد.(تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج۱۱) دنیای اروپا در جمیع شئون زندگی خودش بسیار مدیون تمدن اسلام است. شیخ محمد عبده می‌گوید: «دنیای اروپا از روزی که از دین خودش صرف‌نظر کرد به سوی سعادت گام برداشت و دنیای اسلام از روزی که از دین خودش صرف‌نظر کرد، بدبخت شد! و این تفاوت دو دین است». نکته‌ای که به جمله عبده باید اضافه کرد این است که بله اروپا از دین خودش کناره‌گیری کرد اما به کدام سو رفت؟ به سوی اسلام و تمدن اسلامی روی آورد و از تمدن اسلامی و آموزه‌های وحیانی و متعالی آن الهام گرفت و فرهنگ منحط خود را بازسازی کرد و تمدن جدیدی را به وجود آورد. اما متاسفانه مسلمانان از فرهنگ و تمدن اسلامی خود دور شدند و همین عامل موجب عقب‌ماندگی آنها نسبت به تمدن غربی گردید!

چگونگی الهام‌گیری تمدن اروپایی از اسلام

یکی از مهم‌ترین علل شکوفایی تمدن اروپایی، انشعاب گروهی از مسیحیان نواندیش و تجدیدنظرخواه به نام پروتستان‌ها می‌باشد. این گروه را در میان اهل مذهب مسیحیان، نظیر شیعیان در میان اهل اسلام می‌دانند، با این تفاوت که اینها هزار و پانصد سال بعد از مسیح(ع) آمدند ولی تشیع از زمان بعثت پیامبر(ص) بوده است. پروتستان‌ها به لحاظ کمی هنوز عددشان به عدد کاتولیک‌ها نمی‌رسد. اما با تجدیدنظر در آموزه‌های سنتی کاتولیک‌ها، اصلاحات اساسی در دین مسیح با الهام از فرهنگ و تمدن اسلامی به وجود آوردند که همین اصلاحات و رویکردهای جدید به اعتقاد اکثر صاحب‌نظران غربی مانند ماکس وبر موجبات رشد و توسعه کشورهای اروپایی را فراهم آورد.

اهم اصلاحاتی که از اسلام گرفته شد

۱- برداشتن فاصله و واسطه میان انسان و خدا

پروتستان‌ها گفتند از این به بعد دیگر نیازی به واسطه کشیشان و کلیسا برای برقراری ارتباط با خدا نیست و هرکسی می‌تواند با خدا راز و نیاز کند و او را پرستش نماید. جمله کلیدی آنها این بود: ای انسان! برای تماس گرفتن با خدا احتیاج به واسطه نداری! و این همان ترجمه آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: (ای پیامبر!) هرگا